

مقام‌روشنفکری-۳

روشنفکری و مساله‌گرایی محسن خیمه‌دوز



اگر لمپنیسم اجتماعی در وجوه متفاوت آن (سنتی بازارچهای،نهیلیست شهری و…) جامعه را به سمت انواع خشونت می‌برد (خشونت سیاسی، خشونت قضایی، خشونت امنیتی، خشونت شغلی- اجتماعی، خشونت خانوادگی شامل خشونت مردان علیه زنان، خشونت مادران علیه دختران، خشونت بزرگان علیه کودکان)، خشونتی که به نوبه خود هم مانع رشد جامعه می‌شوند و هم عامل رشد لمپنیسم اجتماعی هستند؛ لمپنیسم فلسفی شبه‌روشنفکری نیز بخش فرهنگی جامعه را به آشوب و انحطاط می‌کشاند به طوری که پس از مدتی لمپنیسم فلسفی به بخش‌تئوریک لمپنیسم اجتماعی تبدیل می‌شود. رد پای لمپنیسم فلسفی را می‌توان در برخی شعارهای سیاسی، محافل آکادمیک، ترجمه‌های رایج کتب بازاری و فیلم‌های سینمایی و تلویزیونی، و نیز محتوای خبری- تحلیلی رسانه‌های جمعی (کانال‌های تلویزیونی و رادیویی و صفحات مجله‌ها و روزنامه‌ها) دید و مشاهده کرد. لمپنیسم فلسفی روی دیگر لمپنیسم اجتماعی است.اگر لمپنیسم اجتماعی تحت پوشش مبارزه با یز روشنفکری قصد برانداختن کل جریان روشنفکری را دارد، لمپنیسم فلسفی نیز به موازات لمپنیسم اجتماعی آشوب فکری ایجاد می‌کند. آشفنگی فکری یا با روش‌های غلط پست‌مدرن ایجاد می‌شود مثل روش تبدیل اندیشه به مد فکری و ترویج نسبیت‌اندیشی عامه‌پسند یا به روش سنتی انجام می‌شود یعنی همه مسائل و همه مشکلات را به غرب و غربزدگی حواله کردن و ترویج تئوری عامه‌پسند و ساده‌لوحانه غربزدگی. زوج معیوب لمپنیسم اجتماعی- لمپنیسم فلسفی مولد بلایات و جهالت و عامل تضعیف روشنفکری است. فاصله گرفتن از لمپنیسم فلسفی و تقرب تدریجی به مقام حقیقت‌جوی روشنفکری وظیفه دشوار فلسفه امروز و نقشه راه آینده فلسفه و نویسندگی فلسفی و تفکر فلسفی است اما روشنفکری نه یز نادانی است و نه حتی خود نادانی. اگر یز نادانی لمپنیسم است، خود نادانی هم غیروشنفکری است.

دانشمند و عالم، روشنفکر نیست چون عالم و دانشمند وابسته به جهان نادانی است؛ جهانی پر از بسته‌های اطلاعاتی از معرفت و دانش. اما این بسته‌ها پنجره‌ای به سوی حقیقت نیستند بلکه حجاب حقیقت‌اند. مقام روشنفکری عبور از این بسته‌های نادانی و فهم «حقیقت پشت دانیایی یعنی فهم نادانی» است.اگر لمپنیسم ادای نادانی است و اگر غیروشنفکری علم به نادانی است، مقام روشنفکری، فهم نادانی است. در مقام روشنفکری است که «دانش نادانی» حاصل می‌شود؛ دانشی که تمام علوم با تمام دستاوردهایشان قادر به درک و فهم آن نیستند. در جای پرسش به جای جواب، شک به جای یقین و حقیقت‌جویی به جای جهان‌بینی آرمانگرا از پیامدهای دانش نادانی و از نتایج مقام روشنفکری در راسای رسیدن به «میزانسن زیبای مفهومی» است؛ میزانسن زیبایی که منطق روشنفکری در ایران امروز فاقد آن است.

روشنفکری مساله‌گرا و رقباش

در «مساله‌گرایی» روشنفکران امکان حل مساله امکان ارزیابی‌ای که در تاریخ معاصر ایران به صورت شعار باید از سر تا غربی شد، ظاهر شده و غربزدگی سلبی، ریشه همه مشکلات را نه حاصل عدم کفایت طبیعی از حاکمان نالایق درونی و نه حاصل فرهنگ لمپن‌پرو بخشی از مردم، که نتیجه توطئه‌های موجود موهومی به نام غرب می‌داند، تئوری غربزدگی، در مواردی به این نیت مطرح و تبلیغ شد که غرب فکری (از متافیزیک یونان تا سوزرکتیوسم مدرنیته) را به جای غرب جغرافیایی (آمریکا و اروپا) قرار دهد تا بتواند نشان دهد که غرب فکری به جای توجه به حقیقت، خود را عرق در موجودات مفهومی و فیزیکی کرده و به دلیل اینکه مرتباً خود را با آنها تفریب کرده و می‌کند به تفریب شد آنتولوژیک و نهیلیسم معنایی رسیده است به طوری که هر نوع تأثیرپذیری از غرب فکری، غربزدگی محسوب می‌شود.اما از آنجا که این نظریه درباره غرب فاقد مبانی قوی متافیزیکی و مفهومی و تحلیلی معتبر است نتیجتاً که حاصل کرد خراف

نیت صاحبان این نظریه بود و به همان نتایجی رسیدند که روش‌ها حکم کردند و نه به نتایجی که نیت می‌خواستند. به عبارت دیگر باورمندان به نظریه غربزدگی آنتولوژیک و بایت دوری از نهیلیسم (در هر دو صورت آنتولوژیک و زیستی) آن به آشفنگی فکری- مفهومی، بحران سیاسی، و نهایتاً به نهیلیسم فرهنگی رسیدند چرا که از درک رابطه این نظریه با مبانی و پیامدهای معرفت‌شناختی آن در ذیل یک دستگاه معرفتی غافل و ناتوان بودند. صاحبان این نگاه دریافته‌اند که بدون متافیزیک مفهومی، نقد هر ممکن نیست و بدون نقد، معرفت هم ممکن نیست و اینکه هم نقد و هم حصول معرفت مستلزم پذیرش تمایز متافیزیکی سوزه از لایه است. امکانی که در تفکر آنتولوژیک‌اندیش مفهوم‌ستیز متغنی است. پیروان این نگاه دریافته‌اند همان‌طور که تصور «نه‌بودن پیش‌فرض» غیرممکن است، تصور «نه‌بودن متافیزیک مفهومی» هم غیرممکن است، دریافته‌اند اگر «گسست ذهن از پیش‌فرض» شدنی نیست، «گسست ذهن از متافیزیک مفهومی» هم شدنی نیست، دریافته‌اند «تفکر گسست از متافیزیک مفهومی» باید به «مفهوم متافیزیکی تفکر گسست» تبدیل شود تا راه برای فهم متافیزیک معتبر مفهومی باز شود و همگان بفهمند همان‌طور که تفکر گسست از متافیزیک مفهومی، خودش یک پیش‌فرض مفهومی نیز یک پیش‌فرض مفهومی متافیزیکی معتبر است. بی‌توجهی به متافیزیک مفهومی، علم و معرفت علمی را از کار می‌اندازد و بی‌خاصیت می‌کند. اینکه برخی گفته‌اند علم، فکر نمی‌کند (هایدگر- متافیزیک چیست؟) نتیجه تلقی غلط از علم و علم‌اندیشی است. فکر نکردن علم، زمانی است که از مبانی غنی متافیزیک مفهومی و نیز از تفاهد تپهی شده باشد و نه به این دلیل که علم ذاتاً از تفکر جداست.



ویژگی‌های فردگرایی ایرانی-بخش پایانی

زیستن در عیش، ماندن در …

در دنیای غرب مساله کار گروهی به عنوان یک قابلیت کلیدی در مدرسه و دانشگاه به افراد آموزش داده می‌شود یعنی آن‌طور که یاد گرفتن ریاضیات یا حساب و یاد گرفتن شیمی و فیزیک و خیلی از مهارت‌های دیگر به عنوان ضرورت برای فرد تحصیلکرده به حساب می‌آید، کار گروهی هم یکی از قابلیت‌های اصلی است که در مدرسه دانش‌آموزان آن را یاد می‌گیرند.

در جامعه امروز ما مدارس خیلی از قابلیت‌های مدرن برای زندگی و کار را به دانش‌آموزان آموزش نمی‌دهند. یکی از آنها هم کار گروهی است و این امر ارتباط چندانی به فرهنگ و ارزش‌ها یا مساله جمع‌گرایی یا فردگرایی ندارد یعنی اگر در دنیای غرب امروزه این را آموزش می‌دهند به دلیل غلبه ارزش‌های جمع‌گرایانه نیست. مسلماً در غرب ارزش‌های فردگرایانه خیلی بیشتر از ایران توسعه پیدا کرده است ولی در آنجا کار گروهی هم خیلی زیاد است. در غرب ده‌ها برابر ایران کار گروهی صورت می‌گیرد، در عین حالی که جامعه‌ای فردگراست. کار گروهی کردن یک مهارت است؛ مهارتی که اصول و مبانی دارد و کتاب‌ها درباره آن نوشته‌اند. باید دانش‌آموزان و دانشجویان این مهارت را تمرین کنند و یاد بگیرند. در یک جامعه کاملاًفردگرا می‌تواند کار گروهی به شدت توسعه پیدا کند؛ همان چیزی که در جامعه آمریکا یا جامعه انگلستان به عنوان دو جامعه‌ای که حداکثر نمره شاخص فردگرایی را دارند، دیده می‌شود. در آنجا حداکثر کار جمعی هم مشاهده می‌شود. بنابراین ما نباید بین فردگرایی و تکروری تشابهی ببینیم یا کار گروهی را با فردگرایی در تعارض ببینیم. به نظر مر درک نادرست از مفهوم جمع‌گرایی و فردگرایی باعث می‌شود که ما بین این دو مقوله یک ارتباط نامعقولی برقرار کنیم. خیلی چیزهای دیگر هم هست که ما به فردگرایی و جمع‌گرایی نسبت می‌دهیم که اساساً به این مقوله ارتباط ندارد.

فردگرایی ایرانی چه ویژگی‌هایی دارد

همان‌طور که مدرنیته در کشورهای مختلف به شکل‌های مختلفی است، فردگرایی نیز در هر جامعه‌ای به شیوه خاصی ظاهر می‌شود. در واقعیت با مدرنیته‌ها سر و کار داریم نه با مدرنیته. مدرنیته مفهومی انتزاعی- فلسفی است که بیش از آنکه به صورت تجربی واقعیت‌ها را توضیح دهد به طور فلسفی کل تحولات دنیای مدرن را مفهوم‌پردازی می‌کند. در واقعیت، مدرنیته آلمانی، انگلیسی، فرانسوی و آمریکایی یا مدرنیته ایرانی، آفریقایی و آمریکای لاتین با هم متفاوت‌اند و مدرنیته در هر جایی و نزد هر ملتی دارای وجه محلی است. از این‌رو همه فرآندهای مدرن شدن از جمله فردگرایی هم یک ویژگی محلی دارد. تاکنون درباره ویژگی‌های محلی فردگرایی ایرانی کمتر بحث شده است. در اینجا تنها به اشاره برخی از وجوه آن را توضیح می‌دهم. یکی از ویژگی‌های فردگرایی ایرانی این است که سوزه مدرن ایرانی دارای خواست‌ها و علایق خواست خود است، خواست‌ها و نز علایقی که هر جامعه‌ای برای فرد تعریف می‌کند از جامعه دیگر متفاوت است. برای مثال، یک فرد فرانسوی علایق و خواست‌هایش ممکن است حول و حوش پدیده‌هایی شکل بگیرد که برای من ایرانی به عنوان فردی که خواست‌ها و سلاایق خودم را دنبال می‌کنم، متفاوت باشد. ممکن است یک فرانسوی علاقه شدیدی به شراب کهنه شامپاین یا جمع کردن اشیای عتیقه، نقاشی و موسیقی کلاسیک فرانسوی داشته باشد اما هیچ‌یک از این اقلام برای من ایرانی ارزش فردی نداشته باشد. ایرانی ممکن است فردیت خودش را در این داند که ما تازه‌ترین دست‌ساز و دست‌ساز فلان کارخانه یا مد روز خودش را تعریف کند. یا اساساً فردیت خودش

آند پشته



ویژگی‌های فردگرایی ایرانی-بخش پایانی

زیستن در عیش، ماندن در …

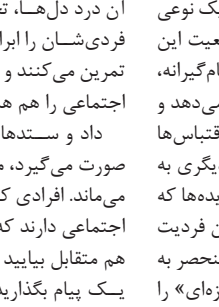
نعمت‌الله فاضلی

مدرنیته مفهومی انتزاعی – فلسفی است که بیش از آنکه به صورت تجربی واقعیت‌ها را توضیح دهد به طور فلسفی کل تحولات دنیای مدرن را مفهوم‌پردازی می‌کند. در واقعیت، مدرنیته آلمانی، انگلیسی، فرانسوی و آمریکایی یا مدرنیته ایرانی، آفریقایی و آمریکای لاتین با هم متفاوت‌اند و مدرنیته در هر جایی و نزد هر ملتی دارای وجه محلی است.

فرهنگی ایرانیان که با الهام و اقتباس از فرهنگ مدرن انجام شده، ارائه کنیم؛ نفوذ فرهنگ. تمدن فرنگی در ایران باعث نوآوری‌های فرهنگی بزرگی در ایران معاصر است. این نیز تمایز است. می‌توانیم ویژگی‌های سبک زندگی و تمامی عرصه‌های زندگی ما شده است. اینها بیانگر توانمندتر شدن می‌زند از اینکه چگونه ایرانی‌ها از مازداها یا یونانی‌ها یا گروه‌های دیگر از مصری‌ها، چیزها را فرا می‌گیرند و چیزی را اقتباس کند. هرودوت در کتاب تاریخی‌اش، راجع به روحیه ایرانی‌ها می‌گوید ایرانی‌ها زود از فرهنگ‌های دیگر الهام می‌گیرند و اقتباس می‌کنند و زود آن جمع‌گرایانه نیست. مسلماً در غرب ارزش‌های فردگرایانه خیلی بیشتر از ایران توسعه پیدا کرده است ولی در آنجا کار گروهی هم خیلی زیاد است. در غرب ده‌ها برابر ایران کار گروهی صورت می‌گیرد، در عین حالی که جامعه‌ای فردگراست. کار گروهی کردن یک مهارت است؛ مهارتی که اصول و مبانی دارد و کتاب‌ها درباره آن نوشته‌اند. باید دانش‌آموزان و دانشجویان این مهارت را تمرین کنند و یاد بگیرند. در یک جامعه کاملاًفردگرا می‌تواند کار گروهی به شدت توسعه پیدا کند؛ همان چیزی که در جامعه آمریکا یا جامعه انگلستان به عنوان دو جامعه‌ای که حداکثر نمره شاخص فردگرایی را دارند، دیده می‌شود. در آنجا حداکثر کار جمعی هم مشاهده می‌شود. بنابراین ما نباید بین فردگرایی و تکروری تشابهی ببینیم یا کار گروهی را با فردگرایی در تعارض ببینیم. به نظر مر درک نادرست از مفهوم جمع‌گرایی و فردگرایی باعث می‌شود که ما بین این دو مقوله یک ارتباط نامعقولی برقرار کنیم. خیلی چیزهای دیگر هم هست که ما به فردگرایی و جمع‌گرایی نسبت می‌دهیم که اساساً به این مقوله ارتباط ندارد.

نکته.

مساله فردگرایی دراین جغرافیا به مناقشهای سیاسی و اجتماعی بدل شده است. از این‌رو، این پرسش مطرح است که چه راهی برای کمک و بهبود وضعیت اجتماعی در زمینه فردگرایی وجود دارد؟ دکتر نعمت‌الله فاضلی، مردم‌شناس معاصر در بخش پایانی مقاله خود با مطالعه‌ای موردی، این موضوع را بررسی کرده‌است



آن درد دل‌ها، تجربه‌های روزمره و خواسته‌های فردی‌شان را ابراز می‌کنند، نوعی آزادی و رهایی را تمرین می‌کنند و در عین حال مجموعه‌ای از مناسبات اجتماعی را هم همان‌جا به وجود می‌آورند. داد و ستدهایی که در پیام گذاشتن‌های وبلاگی صورت می‌گیرد، مثل شب‌نشینی‌های سنتی ایرانی می‌ماند. افرادی که به وبلاگ‌ها سر می‌زنند نوعی تعهد اجتماعی دارند که اگر من به وبلاگ شما سر زدم شما هم متقابل بایبید و به وبلاگ من سر زنید و برای من یک پیام بگذارید. از این طریق دید و بازدید وبلاگی فرصتی است برای شکل دادن شبکه‌های اجتماعی از دوستان و بستگان. همچنین موضوعات و مضامین در وبلاگ‌ها بیانگر تمایل افراد وبلاگ‌نویس به بازتولید ارزش‌های جمع‌گرایانه در فضای مجازی فردی است. در فضای وبلاگ‌ها، مناسبت‌هایی مثل روز پدر، روز مادر، عاشورا، نوروز یا دیگر مناسبت‌های جمعی به نحو گسترده‌ای سوگواری یا جشن گرفته می‌شود و نوعی «مناسک مجازی» را خلق می‌کنند. اگر وبلاگ ایرانی را با وبلاگ انگلیسی یا غربی مقایسه کنیم درمی‌یابیم در فضای وبلاگستان غربی هدف‌های

تجاری یا هدف‌های کاملاً شخصی جست‌وجو می‌شود و کمتر آیین‌های جمعی در فضای وبلاگستان غربی بازتولید و بازتما می‌شود. فردگرایی ایرانی نوع خاصی است که سطحی از ارزش‌های جمع‌گرایانه گذشته را هم با خودش ترکیب و تلفیق می‌کند. این‌گونه نیست که فردگرایی ایرانی تقابل و تضاد همه‌جانبه با ارزش‌های جمع‌گرایانه پیشین داشته باشد. بخشی از ارزش‌های جمع‌گرایانه که تعارض با فردیت امروز ما نداشته باشند، پذیرفته و بازتولیدمی‌شود.

به رغم مباحثی که مطرح ساختیم، مساله فردگرایی ایرانی همان‌طور که گفتیم به مناقشه‌ای سیاسی و اجتماعی بدل شده است. از این‌رو این پرسش مطرح است که چه راهی برای کمک و بهبود وضعیت اجتماعی در زمینه فردگرایی وجود دارد؟ این پرسش نیازمند بررسی‌های نظری و تجربی گسترده است. در اینجا صرفاً به یکی از موضوعات اشاره می‌کنم. در حال حاضر عمدتاً قضاوت‌هایی که درباره این تحول ارزشی صورت می‌گیرد سیاسی و ایدئولوژیک است و مخالفان و طرفداران ارزش‌های جمع‌گرایانه و فردگرایانه هر کدام یکدیگر را به اتهامات سیاسی و ایدئولوژیکی متهم می‌کنند که در نهایت این اتهامات می‌تواند تجزیه فرهنگی یا اجتماعی در جامعه ایران را دامن بزند.

طرفداران ارزش‌های جمع‌گرایانه، فردگرا را آدم‌های خودپرست، خودخواه، میان‌تپه، غرب‌زده، فرنگی‌ماب، از خودبیگانه، بی‌هویت، دستخوش بحران هویت و مفاهیمی از این نوع توصیف می‌کنند.

در مقابل در این طرف جوی، فردگراها نیز طرف مقابل‌شان را افرادی مرتجع، مستبد، خشن و مخالف ارزش‌های انسانی و دینی معرفی می‌کنند. با این نحوه برخورد بین این دو نوع جریان فکری و فرهنگی در جامعه ایران نمی‌توانیم به توسعه و پیشرفت جامعه کمک کنیم.

راهی که می‌توان برای بهبود وضعیت ایران پیشنهاد کرد این است که پیش از آنکه به قضاوت‌های سیاسی یا اخلاقی درباره واقعیت‌های اجتماعی بپردازیم به درک عمیق‌تر وضعیت جامعه بپردازیم و گفت‌وگوهای بیشتر در عرصه عمومی درباره واقعیت‌های اجتماعی صورت گیرد و به مردم کمک کنیم تا «تفکر تحلیلی» از وضعیت پیچیده و فرآپپیچیده جامعه امروز ایران پیدا کنند. ما به کمک قضاوت‌های اخلاقی و سیاسی یا ایدئولوژیک نمی‌توانیم آگاهی سازنده‌ای نسبت به جامعه و واقعیت‌ها آن ایجاد کنیم. برای بهبود وضعیت جامعه، باید به توسعه دانش‌ها یا علوم اجتماعی و انسانی بپردازیم که بتواند وضعیت موجود را آن گونه‌ای که هست با نگاهی علمی برای ما باز کند و دانش انتقادی گسترده و عمومی را برای مردم جامعه به وجود بیاورد و فضای گفت‌وگو بین جامعه و بین خانواده‌ها، افراد و روشنفکران در لایه‌های مختلف زندگی اجتماعی را ایجاد کند. از این‌رو گفت‌وگوی منطقی و تحلیلی مبتنی بر اندیشه، مبانی و مفاهیم علوم اجتماعی و انسانی یکی از راه‌حلهایی است که می‌توان برای اصلاح وضعیت فرهنگی جامعه در نظر گرفت.

دولت و مراکز پژوهشی و فرهنگی نیز می‌توانند در این‌گفت‌وگو با حمایت از انجام تحقیقات علمی و میدان دادن به اندیشمندانی که می‌توانند به ما کمک کنند، نقش مهمی در این زمینه عهده‌دار شوند. البته اکنون ما در وضعیتی به سر می‌بریم که دولت نسبت به این علوم چندان خوشبین نیست. از این‌رو راه‌حلی که مطرح ساختم کمی ذهنی و آرمانخواهانه است. اما چون راه دیگری در این زمینه وجود ندارد، ناگزیر از بیان ایده آرمانخواهانه هستیم.

ایده‌هایی برای فردا

...و لیوتار بر خود می‌لرزد

حامدکیا

سوراخ شدن لایه ازن مساله‌ای است که یک جهان نسبت به آن واکنش نشان می‌دهد؛ جام جهانی فوتبال نیز جریانی است که یک جهان نسبت به آن واکنش نشان می‌دهد. این جای هیچ شکی نیست که کیفیت‌های این واکنش‌های جهانی بسیار متفاوتند، اما در یک مساله بارز مشترکند که رویکرد صریح این نوشته است. در زمانی که این نوشته به بیان می‌آید جهان معاصر به تکرر فرهنگ‌های می‌اندیشد و این پدیده‌ای است که در کلیت پست‌مدرنیسم به بحث و مذاکره بسیار گذاشته شده است. از میان متفکران پست‌مدرنیسم می‌توان به فوکو، دریدا و لیوتار اشاره داشت که به این تکرر و تناقض‌ها به شیوه‌های مختلف پرداخته‌اند. اما در میان آنها لیوتار با کتاب وضعیت پست مدرن (۱۹۷۹) به گونه‌ای پیامبر پست‌مدرن نام گرفت و کتابش چون کتاب مقدس.

لایه ازن – جام جهانی فوتبال

آنچه وجه مشترک سوراخ شدن لایه ازن و جام جهانی فوتبال است، ظهوری است از یک اتفاق فراملی و جهانی که نوعی اتحاد مادی و معنوی را به حول خود در سطح گسترده به وجود می‌آورد. برای مقابله با سوروخ شدن لایه ازن به یک معاهده و توافق جهانی با وضع قوانینی در رابطه با آن احتیاج است و هر ملتی جدا از فرهنگ خود در مقابل اجرای قوانین فراگیر مبارزه با بیشتر شدن این پدیده مسوول است. در مساله‌ای شبیه به این هر ملتی سا هر فرهنگی در نوع خود، کم یا زیاد نسبت به مسابقات جام جهانی فوتبال به عنوان یک فراروایت وادار به کنش می‌شود، حال این کنش می‌تواند از شرکت در خود مسابقات شروع شود تا پخش اخبار ویژه یا حتی سانسور آن، که این نوع آخر بزرگ‌ترین کنش نسبت به یک رویداد بزرگ است.

لیوتار، فراروایت و بازی زبانی

در ابتدا برای داشتن درکی از واژه فراروایت در نوشته‌های لیوتار او بیان می‌دارد که هر روایت بزرگ یعنی یک نسخه پیچیده‌شده همراه با قوانینی در طول تاریخ که اگر بشر به آن قوانین عمل کند به رهایی و برادری خواهد رسید. لیوتار بیان می‌دارد که هر متن و گفت‌های که مسیری تمام و کمال را به سوی رهایی نشان می‌دهد یک فراروایت به حساب می‌آید و به نوعی یک «بازی زبانی» است؛ مبنایی برای هر حادثه تاریخی بر این اساس که آیا آن حادثه قدمی به سوی رهایی بشر بوده است یا نه؟ منظور از «بازی زبانی» گفتارهای پیچیده‌شده‌ای است چون مارکسیسم، علم و تکنولوژی که شامل قواعدی است و تنها در شرایط عمل به آنها و اجرا شدن‌شان در یک سطح کلی و جهانی است که می‌توانند پرنده رهایی را از سطح نقاشی به جهان طبیعی کوچ دهند. برای درک «بازی زبانی» می‌توان آن را با زبان‌های محلی مشابه ساخت که هر زبانی برای خود لهجه، کلمات و قواعد خاصی دارد و تنها وقتی آنها توسط کاربران به کار می‌روند تفاوت‌هایشان با دیگر زبان همسایه مشخص می‌شود. بر این مبنا لیوتار طر‌ف‌ار زبان محلی است و از تجا‌وز زبان همسایه به زبان مجاور خود سخت بیزار است. درست در این دیدگاه فکری یک توافق جهانی، یک نظریه کلی راجع به فلان موضوع در سطح کلان همانند این است که زبان انگلیسی بیابد و تمام زبان محلی یک قوم یا قوم‌ها را نابود کند و تجربه آنها از کاربرد کلمات و جملات را استعمار و دگرگون سازد. این همان خطر فراروایت است که پیامبر پست‌مدرن لیوتار آن را بشارت داد. هیچ توافقی در کار نیست. به پدیده‌ای در سطح ملی و جهانی نباید فکر کرد چون بشر از این وضع قوانین کلی و همه‌جانبه جهانی‌ خاطره مثبتی در ذهن ندارد. تنها می‌توان به راه حل‌های محلی با توجه به قواعد و شرایط آن دوران موقت دل بست و به محض آنکه چیزی نقش تجا‌وز به امر محلی را پیدا کرد موظف به مبارزه کردن با آن هستیم. در این زایه هیچ داوری اصلی وجود ندارد بلکه تنها داوری‌ها و دیدگاه‌های گوناگون وجود دارند که می‌توان هنگام بررسی فقط به تفاوت‌های آنها اشاره داشت و هیچ کم نمی‌تواند داوری خاصی را محکوم و دیگری را تایید کند.

جام جهانی فوتبال و فراروایت‌گویی

اما در مسابقات جام جهانی فوتبال ۲۰۱۰ در آفریقای جنوبی به عنوان یک فراروایت ورزشی، در دل آن یک فراروایت دیگر راهایی‌بخش صورت گرفت و آن هم این بود که در این مسابقات دو تیم از دو فرهنگ مختلف قبل از بازی، پرچمی با مضمون مبارزه با نژادپرستی، طوری که آن نوشته روی پرچم‌ای کل دو تیم با به بیانی دو فرهنگ مختلف را دربر می‌گرفت در مقابل تمام رسانه‌های جهانی عکاسی و تصویربرداری می‌شدند و کاپیتان‌های آن دو تیم به زبان انگلیسی بیانی‌های را برای مساوات نژادی ابراز می‌کردند. در دنیای پست‌مدرن این درست تبلیغی است برای توافقی جهانی در جهت توجه به رهایی بشر از استعمار کردن و استعمار شدن نژادی، و اینجاست که پیامبر-لیوتار به خود می‌لرزد. این تشویق برای رهایی جهانی از شراب‌لیدی یا بار نه از «بازی زبانی» مارکسیسم، علم و تکنولوژی بلکه از «بازی زبانی» ورزش صادر می‌شود. تشویق برای واکنش جهانی نسبت به یک مساله انسانی، در ورزشی از نوع فوتبال در سطح جهان با محور حساسیت‌ها که پوشش اصلی آن از راه رسانه‌ها و به خصوص تلویزیون است، به زبان بین‌المللی انگلیسی آن هم از زبان کاپیتان هر تیمی به عنوان یک نماینده فرهنگی خاص نشان از امید بشریت برای دستیابی به یک برادری جهانی است، بنابراین به طور خلاصه پدیده فوتبال جهانی، رسانه‌های جهانی و یک زبان جهانی همه به کنار هم آمدند تا هر یک پدیده دیگر را تقویت یا مبارزه با نژادپرستی را در راستای رهایی بشر بشارت دهند. در این توافق روایی لیوتار از دست می‌رود. این مساله قابل بیان است که لیوتار وقتی صحبت از فراروایت‌ها می‌کند منظور روایت‌هایی هستند که بعد از مطرح شدن پیرونی برای آنها ایجاد شد و آن افراد بر اساس عقاید مشترک خود تشکیل حکومت دادند تا برداشت‌های خود را برای رهایی بشر عملی سازند اما نتیجه به طور عکس با یک فرآیند قاعه‌ما‌ور از اسارت و اعدام آنباهی همراه شد که با این عقیده مشترک مخالف بودند و برنامه آنها را نمی‌پذیرفتند، پس در حقیقت توسط آن فکر و ایدئولوژی بسط‌یافته مورد استعمار قرار گرفتند، چون زبان همسایه آنقدر گسترش می‌یابد که افراد محله کناری هم باید به زبان آنها سخن بگویند و هر که نگوید از آنها نیست و محکوم. این فراروایتی است که لیوتار دیگر از هر توافق گسترده بر خود می‌لرزد و این توافق چون آنچه شرح داده شد، می‌گریزد.